



## تبیین اهداف کارزار فشار حداکثری علیه جمهوری اسلامی ایران و پیامدهای آن برای موازنه قدرت در غرب آسیا

محمدحسین کمالی<sup>۱</sup>، محمدعلی بصیری<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۸

### چکیده

سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران در دوره ترامپ (خروج رسمی آمریکا از برجام در هشتم می سال ۲۰۱۸) به کارزار فشار حداکثری موسوم می‌باشد. در این دوره تنش‌ها در روابط ایران و آمریکا به اوج خود رسید و خطر وقوع درگیری نظامی بین جمهوری اسلامی ایران با آمریکا و هم‌پیمانانش بیش از هر زمان بود. جمهوری اسلامی ایران در این دوره شدیدترین تحریم‌های اقتصادی وضع شده علیه یک کشور را تحمل نمود. سؤال تحقیق عبارت است از اینکه هدف آمریکا از درپیش‌گرفتن کارزار فشار حداکثری علیه جمهوری اسلامی ایران چه بوده است؟ فرضیه تحقیق عبارت است از اینکه کارزار فشار حداکثری آمریکا تلاشی برای موازنه‌سازی قدرت در غرب آسیا در برابر ایران بوده است. یافته‌های تحقیق عبارت‌اند از اینکه آمریکایی‌ها از طریق وضع تحریم‌های اقتصادی درصدد تضعیف ایران و فروپاشی اقتصاد کشور بوده‌اند تا قدرت بازیگری ایران را کاهش داده و از سوی دیگر با تقویت قدرت کشورهای هم‌پیمان خود در منطقه و نیز با شکل‌دادن به ائتلاف‌های منطقه‌ای به موازنه‌سازی در برابر ایران بپردازند. چارچوب نظری مقاله بر اساس موازنه قدرت و رئالیسم تهاجمی می‌باشد. تحقیق حاضر از لحاظ روش تحقیق توصیفی-تحلیلی می‌باشد و برای گردآوری داده‌های موردنیاز از روش اسنادی/کتابخانه‌ای بهره گرفته شده است.

کلیدواژه: ایران، ایالات متحده آمریکا، غرب آسیا، فشار حداکثری، موازنه قدرت.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان.

۲. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

## مقدمه

دونالد ترامپ<sup>۱</sup> که در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۱۶ از برجام به‌عنوان توافقی بد برای آمریکا یاد می‌کرد پس از انتخاب‌شدن به ریاست جمهوری برای یک سال تعلیق تحریم‌های مرتبط با برنامه هسته‌ای ج.ا.ایران را تمدید نمود اما سرانجام در هشتم می سال ۲۰۱۸ با صدور فرمان ریاست جمهوری دستور به خروج آمریکا از «توافق هسته‌ای»<sup>۲</sup> سال ۲۰۱۵ داد. پس از آن تحریم‌های تعلیق شده مطابق برجام در دو مرحله بازگردانیده شد. و پس از آن نیز تحریم‌هایی اضافه‌تر علیه ج.ا.ایران وضع گردید. سیاست آمریکا در قبال ج.ا.ایران در دوره ترامپ به کارزار فشار حداکثری موسوم می‌باشد. در دوره ریاست جمهوری ترامپ تنش‌ها در روابط ج.ا.ایران و آمریکا به اوج خود رسید و خطر وقوع درگیری نظامی بین ج.ا.ایران با آمریکا و هم‌پیمانانش بیش از هر زمان پس از جنگ نفت‌کش‌ها در خلیج فارس بود. ج.ا.ایران در این دوره شدیدترین تحریم‌های اقتصادی وضع شده علیه یک کشور را تحمل نمود. می‌توان گفت در این دوره منازعه ج.ا.ایران و آمریکا در نقطه اوج خود از زمان شکل‌گیری آن بوده است. در این تحقیق سؤال اصلی عبارت است از اینکه «هدف کارزار فشار حداکثری آمریکا علیه ج.ا.ایران چه بوده است؟». فرضیه تحقیق عبارت است از اینکه «کارزار فشار حداکثری آمریکا تلاشی برای موازنه سازی و جلوگیری از تبدیل شدن ج.ا.ایران به یک قدرت هژمون در منطقه خاورمیانه بوده است». پس از طرح چارچوب نظری تحقیق ابتدا به بررسی و تحلیل روابط ج.ا.ایران و آمریکا در دوران ترامپ از منظر موازنه قدرت پرداخته شده در ادامه به تحلیل نگرش ترامپ و تیم امنیت ملی وی به ایران بر اساس سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۷ پرداخته شده و سپس ابعاد کارزار فشار حداکثری موردتوجه قرار می‌گیرد.

## ۱. مبانی نظری

در تعریفی کلی راجع به موازنه قدرت می‌توان گفت هدف موازنه قدرت جلوگیری از قدرت‌یابی بیش‌ازاندازه یک کشور یا ائتلاف و اتحادی از کشورها است تا مانع از ایجاد یک هژمونی در نظام بین‌الملل شود و مانع از این شود که این هژمونی هنجارها و قواعد رفتاری را تعیین کند.

---

1. Donald Trump  
2. JCPOA

«مرشایمر»<sup>۱</sup> معتقد است رفتار دولت‌ها بر پایهٔ بیشینه‌سازی قدرت است، اما ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل را موجد این رفتار می‌داند. «لیتل»<sup>۲</sup>: ویژگی ساختار آنارشیک را نامنی مزمن و ترس می‌داند. در چنین نظامی عقلانیت موجود ضرورت تمنای سیری‌ناپذیر قدرت است (لیتل، ۱۳۸۹: ۲۹). مرشایمر مانند «والترز»<sup>۳</sup> برای ساختار در مقابل کارگزار تقدم هستی‌شناختی قائل بوده، اما در توضیح رفتار موازنه‌ساز در نظام بین‌الملل با والتز اختلاف عقیده دارد. به نوشته لیتل: «از نظر والتز امنیت‌باور تغییر در توزیع قدرت منجر به تغییر در توزیع امنیت و احساس نامنی دولت‌ها می‌شوند و پاسخ دولت‌ها افزایش قدرت و ارتقای موقعیت امنیتی خود به‌عنوان رفتار موازنه‌ای خواهد بود که منجر به اعاده توازن و اعاده ساختار توزیع قدرت می‌شود اما مرشایمر اقتضای آنارشی به‌عنوان ساختار نظام را بیشینه‌سازی قدرت از سوی دولت‌ها می‌داند و توزیع قدرت را صاحب تأثیر چندانی بر رفتار دولت‌ها نمی‌داند (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۰-۲۹).

نظریه مرشایمر با وجود نزدیکی مفروضات هستی‌شناختی به نظریه والتز دارای تفاوت‌هایی با آن نیز هست. آنچه بین نظریه مرشایمر با نظریه والتز تمایز ایجاد می‌کند ارتباطی است که مرشایمر بین جغرافیا با ساختار نظام بین‌الملل برقرار می‌سازد که دقت توضیحی نظریه مرشایمر را بالاتر می‌برد. از طریق ایجاد تلاقی میان جغرافیا و ساختار نظام بین‌الملل مرشایمر می‌تواند بیش از والتز در مورد جهت‌گیری سیاسی قدرت‌های بزرگ سخن بگوید و به‌ویژه می‌تواند نشان دهد که چرا جهت‌گیری‌های سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ در هنگام مواجهه با تغییر در موازنه قدرت از یکدیگر دور می‌شود. مرشایمر نیز مانند والتز عقیده دارد که ساختار نظام بین‌الملل برای نظارت مداوم بر موازنه قدرت نیازمند قدرت‌های بزرگ است، اما او با در نظر گرفتن عامل جغرافیا می‌تواند به‌طور دقیق‌تر مشخص سازد که قدرت‌های بزرگ چگونه به تغییرات موازنه قدرت پاسخ خواهند داد (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۶۰).

این ارتباط بین جغرافیا و ساختار نظام بین‌الملل بر توضیح مرشایمر در مورد موازنه قدرت تأثیرگذار است. مرشایمر با در نظر گرفتن عوامل جغرافیایی بین دوگونه قدرت یعنی دریایی و خشکی تفاوت قائل می‌شود. وی از قدرت‌های جزیره‌ای مانند بریتانیا و ایالات متحده به‌عنوان قدرت‌های موازنه‌گر نام می‌برد. برای مثال در سراسر قرن نوزدهم بریتانیا نقش موازنه‌گر را در

1. John Mearsheimer  
2. Daniel Little  
3. Kenneth Waltz

نظام موازنه قدرت اروپایی برعهده داشت. مرشایمر در کتاب تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ می‌نویسد: «هر قدرت بزرگی تمایل دارد تا جهان را زیر سلطه خویش درآورد اما هیچ قدرتی چه تحقیقاً و چه تقریباً از چنان نیروی نظامی و توانایی برخوردار نیست که بتواند هژمون جهانی شود. بنابراین هدف غایی هر قدرت بزرگی رسیدن به هژمونی منطقه‌ای و ایجاد مانع در برابر اوج‌گیری رقبای هم‌تراز در مناطق دوردست جهان می‌باشد. اصولاً دولت‌هایی که بتوانند موقعیت هژمون منطقه‌ای را به دست آورند به‌عنوان توازن بخش دور از کرانه در سرزمین‌های دیگر عمل خواهند کرد. هژمون‌های در دوردست همواره ترجیح می‌دهند بگذارند قدرت‌های بزرگ محلی به مهار کشور خواهان هژمونی پردازند درحالی‌که خود آن‌ها از موضع بی‌طرفی جریان را می‌نگرند. گاهی نیز این شیوه جواب‌گو نیست و هژمون خود ناگزیر می‌شود پا پیش گذاشته و در قبال قدرت نوظهور توازن ایجاد کند» (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۲۶۰). مرشایمر راهبرد قدرت بزرگ جزیره‌ای را موازنه کرانه‌ای معرفی می‌کند این راهبرد منحصر به ایالات‌متحده نیست و می‌توان آن را به ایده آشنای موازنه‌کننده در نظام کشورهای اروپایی ارتباط داد (لیتل، ۱۳۸۹: ۳۵۹).

گذشته از تغییر کانون توجه مرشایمر به سطح منطقه‌ای به میان آمدن قدرت متوقف‌کننده دریاها هم باعث می‌شود وی درباره رفتار دولت‌ها بسته به اینکه کجا قرار داشته باشند پیش‌بینی‌های متفاوتی کند. گرچه این نظریه به‌طورکلی در مورد قدرت‌های بزرگ به‌کار بسته می‌شود ولی مرشایمر بین انواع مختلف آن‌ها فرق می‌گذارد، قدرت‌های بزرگ قاره‌ای و جزیره‌ای و قدرت‌های هژمون منطقه‌ای متفاوت هستند. قدرت بزرگ قاره‌ای جوای کسب هژمونی منطقه‌ای خواهد بود ولی وقتی ناتوان از کسب این برتری باشد چنین دولتی بازهم قدرت نسبی خودش را تا حد ممکن بیشینه خواهد ساخت. دولت جزیره‌ای یگانه قدرت بزرگ در پهنه وسیعی از زمین که آب از همه طرف آن را احاطه کرده است. در برابر دولت‌هایی که قدرتشان رو به افزایش است دست به برقراری توازن خواهد زد نه اینکه خودش بکوشد تبدیل به یک قدرت هژمون منطقه‌ای شود بر این اساس دولت‌هایی چون بریتانیا نقش قدرت‌های توازن‌بخش کناره‌ای را بازی می‌کنند تنها زمانی دست به مداخله می‌زنند که قدرت قاره‌ای نزدیک به کسب برتری باشد. سومین نوع قدرت بزرگ در نظریه مرشایمر یک قدرت هژمون منطقه‌ای مانند ایالات‌متحده است. قدرت هژمون منطقه‌ای دولتی طرفدار وضع موجود است که درصدد دفاع از توزیع مطلوب فعلی توانایی‌ها خواهد بود (گریفتس، ۱۳۹۱: ۶۳-۶۲).

مرشایمر نظام بین‌الملل را به لحاظ جغرافیایی به دو بخش یکی بخش اوراسیا و دیگری بخش قاره آمریکا تقسیم کرده است. وی معتقد است آمریکا در قرن نوزدهم به‌عنوان یک قدرت هژمون منطقه‌ای ظهور کرد که سپس در قرن بیستم در اوراسیا به‌مثابه یک قدرت موازنه‌ساز عمل کرد. مرشایمر معتقد است تبدیل ایالات‌متحده به یک قدرت بزرگ مرهون شرایطی است که در زمان کنونی امکان وقوع آن نیست. به باور وی فقدان یک قدرت موازنه‌ساز در برابر ایالات‌متحده سبب شد تا این کشور به قدرت هژمون قاره آمریکا تبدیل شود. شرایطی که به گفته مرشایمر دیگر امکان بازتولید را ندارد. مرشایمر می‌گوید: «سیاست خارجی ایالات‌متحده در قرن نوزدهم یک هدف عمده را سرلوحه خود یعنی به‌دست‌آوردن هژمونی در نیمکره غربی قرارداد بود. کاری که به‌درستی از منطق رئالیسم تهاجمی الهام می‌گرفت و شامل ساختن کشوری قدرتمند بود که بتواند بر دیگر دولت‌های مستقل در شمال و جنوب قاره آمریکا تسلط یابد و همچنین مانع نمایش قدرت نظامی قدرت‌های بزرگ اروپایی از آن‌سوی اقیانوس اطلس به این‌طرف آن شود. تلاش ایالات‌متحده برای هژمون شدن موفقیت‌آمیز بود. در حقیقت همان‌طور که قبلاً تأکید شده ایالات‌متحده تنها دولتی هست که در دوران مدرن به هژمون منطقه تبدیل شده است» (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۲۵۹). در این تحقیق از نظریه رئالیسم تهاجمی جان مرشایمر از نظریه پردازان رئالیست و استاد «دانشگاه شیکاگو»<sup>۱</sup> برای تحلیل کارزار فشار حداکثری از لحاظ اهدافی که این سیاست دنبال می‌نمود بهره گرفته شده است. به‌عبارت‌دیگر تأکید بر موازنه قدرت از دیدگاه مرشایمر و نظریه رئالیسم تهاجمی می‌باشد.

## ۲. ایران، آمریکا و موازنه قدرت در منطقه غرب آسیا

همان‌طور که در تشریح نظریه رئالیسم تهاجمی گفته شد از دیدگاه این نظریه سه نوع قدرت در سیاست جهانی که عبارت‌اند از قدرت‌های جزیره‌ای، قدرت‌های قاره‌ای و قدرت‌های منطقه‌ای وجود دارند. هدف اصلی سیاست خارجی یک قدرت جزیره‌ای موازنه‌سازی در برابر قدرت‌های قاره‌ای و منطقه‌ای می‌باشد که این نوع از موازنه‌سازی به موازنه کرانه‌ای موسوم است. هدف از این نوع موازنه‌سازی جلوگیری از افزایش قدرت یک بازیگر و تبدیل شدن آن به بازیگر هژمون می‌باشد.

1. Chicago University

مفهوم موازنه کرانه‌ای مستقیماً از سنت واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل ناشی می‌شود و تا حدود زیادی بر روی حفظ نظام و یک موازنه قوای قابل‌قبول متمرکز شده است. در این معنا موازنه کرانه‌ای یک مفهوم راهبردی است که در تحلیل‌های رئالیستی از روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد. این راهبرد، روشی را که یک قدرت بزرگ از توان قدرت‌های منطقه‌ای طرفدار خود برای ممانعت از افزایش قدرت‌های متخاصم بالقوه استفاده می‌کند را توصیف می‌کند (عباسی و طاهری، ۱۳۹۸: ۱۰). هدف نخست راهبرد موازنه کرانه‌ای این است که آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت نیمکره غربی باقی بماند به شکلی که شهروندانش نگرانی درباره مورد حمله قرار گرفتن، محاصره شدن یا اجبار به انجام کاری توسط یک رقیب مجاور دارای قابلیت‌های مشابه، نداشته باشند. دوم، برخلاف راهبرد انزواطلبی، راهبرد موازنه کرانه‌ای بر این اعتقاد است که خارج از نیمکره غربی، سه منطقه کلیدی اروپا، شرق آسیا و خلیج فارس برای آمریکا دارای ارزش حیاتی هستند، به‌صورتی که آمریکا می‌تواند برای دفاع از آنها وارد جنگ شود (Walt, 2018: 13). اگر هیچ هژمون بالقوه‌ای در اروپا، شرق یا غرب آسیا وجود نداشته باشد، دلیل کمی برای استقرار نیروهای زمینی یا هوایی آمریکا در این مناطق وجود دارد و نیازی به داشتن یک نیروی نظامی بزرگ در این مناطق نیست. تحت این شرایط - که امروزه حاصل نشده - سیاست عدم تعهد نظامی و ادامه رابطه اقتصادی می‌تواند عملی باشد اما هنگامی که یک هژمون بالقوه وجود دارد، آمریکا باید به بازیگران منطقه‌ای به‌عنوان اولین خط دفاعی متکی باشد، زیرا آنها بیشترین منافع را در جلوگیری از تسلط قدرتی دیگر بر خود دارند اما اگر قدرت‌های محلی نتوانند هژمون بالقوه را کنترل کنند، آمریکا باید قدرت لازم برای تغییر موازنه به نفع خود را به کار ببرد (Walt, 2018: 14).

از نظر رئالیسم تهاجمی آمریکا یک قدرت جزیره‌ای و ج.ا.ایران یک قدرت منطقه‌ای است. ج.ا.ایران یک هژمون بالقوه در منطقه غرب آسیا محسوب می‌شود. تبدیل شدن ج.ا.ایران به یک قدرت هژمون در منطقه تهدیدی علیه منافع آمریکا در غرب آسیا می‌باشد. گسترش نفوذ منطقه‌ای ج.ا.ایران از طریق بازیگران فروملی نظیر حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی فلسطین، انصار الله یمن و چشد الشعبی عراق (که به بازیگرانی تأثیرگذار در غرب آسیا)، پیشرفت برنامه موشکی که برای کشور توانایی بازدارندگی ایجاد نموده است و همچنین پیشرفت برنامه هسته‌ای به افزایش قدرت بازیگری ایران در منطقه افزوده است. همه این موارد ج.ا.ایران را به بازیگری چالشگر برای

آمریکا و هم‌پیمانانش در منطقه تبدیل نموده است. در دوران ریاست جمهوری اوباما آمریکایی‌ها به احاله مسئولیت به هم‌پیمانانشان برای موازنه‌سازی در برابر ج.ا.ایران اقدام کردند. اما این گزینه نتوانست اهداف و مقاصد آمریکایی‌ها را برآورده کند. از این رو در دوران ترامپ آمریکا خود مستقیماً برای موازنه‌سازی در برابر ج.ا.ایران اقدام نمود. به همین سبب ترامپ با اعلام خروج آمریکا از برجام در ماه می سال ۲۰۱۸ به اعمال فشارهای حداکثری علیه ج.ا.ایران پرداخت.

### ۳. سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۱۷

پیش از پرداختن به اقدامات موازنه ساز آمریکا در برابر ج.ا.ایران لازم است سند راهبرد امنیت ملی دولت ترامپ را که در سال ۲۰۱۷ منتشر شده است مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی از این جهت حائز اهمیت می‌باشد که اسناد راهبرد امنیت ملی آمریکا نحوه نگرش دولت‌های این کشور به سیاست جهانی را بازتاب داده و چگونگی برخورد آمریکا با مسائل و موضوعات بین‌المللی را تعیین می‌کنند. از ژانویه ۲۰۱۷ رئیس‌جمهور جدید یعنی ترامپ نیز همان راهبرد موازنه کرانه‌ای را ادامه داد اما با این تفاوت که در سیاست منطقه‌ای خود برخلاف «اوباما»<sup>۱</sup> که در صدد احاله مسئولیت به متحدان و شرکای آمریکا در غرب آسیا بود، آمریکا خود به‌طور مستقیم برای موازنه‌سازی در برابر ج.ا.ایران به‌عنوان هژمون منطقه‌ای وارد عمل شد. پس از روی کار آمدن ترامپ، پیگیری راهبرد موازنه کرانه‌ای در غرب آسیا از سوی آمریکا، با شدت بیشتری دنبال شده است. اقدام برای خروج نظامیان آمریکایی از سوریه، کاستن از تعداد نیروهای نظامی به‌ویژه در منطقه غرب آسیا، مذاکره با طالبان در افغانستان و تأکید بر نقش فراگیر متحدان و شرکای منطقه‌ای در تأمین امنیت خود، نشان‌دهنده آن است که ترامپ به‌مانند اوباما بر برون‌سپاری مسئولیت تأمین امنیت منطقه تأکید دارد، به‌عبارت‌دیگر ترامپ و اوباما با وجود پیگیری تاکتیک‌های متفاوت، هر دو به دنبال پیگیری تصویر بزرگ‌تری از راهبرد کلان آمریکا هستند. ترامپ نیز مانند اوباما تلاش می‌کند تا برخی تعهدات مضاعف که به دنبال اتخاذ راهبرد هژمونی لیبرال پس از جنگ سرد بر آمریکا تحمیل شده است را از طریق پیگیری راهبرد موازنه کرانه‌ای تعدیل نماید (douthat, 2018). تفاوت اصلی بین ترامپ و اوباما در چگونگی پیگیری راهبرد موازنه کرانه‌ای در واقع بر سر برخورد این دو با منطقه خاورمیانه و رفتار هژمونیک ج.ا.ایران بوده است. علی‌رغم

1. Obama

پایبندی ج.ا.ایران به تعهدات برجاسی سرانجام ترامپ تصمیم گرفت با صدور فرمانی خروج امریکا از برجاس را اعلام نماید و کارزار فشار حداکثری علیه ج.ا.ایران آغاز گشت. آنچه موجب خروج امریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ از برجاس شد روند رو به رشد قدرت ج.ا.ایران در منطقه به‌عنوان یک هژمون بالقوه بود.

در سند راهبرد امنیت ملی امریکا در سال ۲۰۱۷ در مورد ج.ا.ایران چنین آمده است: «ما در حال بسیج جهان علیه رژیم سرکش در کره شمالی و مقابله با خطر ناشی از دیکتاتوری در ایران هستیم که کسانی که مصمم به دنبال کردن یک توافق هسته‌ای معیوب بودند (دولت اوباما) از آن غفلت کرده بودند. ما دوستی‌های خود را در غرب آسیا تجدید کرده‌ایم و با رهبران منطقه شریک شده‌ایم تا به بیرون‌راندن تروریست‌ها و افراط‌گراها، قطع منابع مالی و بی‌اعتبار کردن ایدئولوژی شیطانی آن‌ها کمک کنیم» (NSS, 2017: 3). در رابطه با ماهیت تهدیدات ناشی از ج.ا.ایران در این سند راهبردی چنین آمده است: «بلای امروز جهان گروه کوچکی از رژیم‌های سرکش است که تمامی اصول دولت‌های آزاد و متمدن را زیر پا می‌گذارند. رژیم ایران حامی تروریسم در سراسر جهان است. این کشور در حال توسعه موشک‌های بالستیک توانمندتر است و این پتانسیل را دارد که کار خود را بر روی سلاح‌های هسته‌ای که می‌تواند ایالات متحده و شرکای ما را تهدید کند، از سر بگیرد» (NSS, 2017: 26). همچنین در این سند در مورد تغییر موازنه قدرت در مناطق مختلف جهان چنین آمده است: «تغییر در موازنه قدرت منطقه‌ای می‌تواند پیامدهای جهانی داشته باشد و منافع ایالات متحده را تهدید کند. بازارها، مواد خام، خطوط ارتباطی و سرمایه انسانی در مناطق کلیدی جهان قرار دارند یا در میان آن‌ها حرکت می‌کنند. چین و روسیه آرزوی قدرت‌نمایی در سرتاسر جهان را دارند، اما بیشترین تعامل را با همسایگان خود دارند. کره شمالی و ایران نیز بزرگ‌ترین تهدید را برای نزدیک‌ترین افراد به خود هستند. اما با گسترش سلاح‌های مخرب و ارتباط بیشتر مناطق به یکدیگر، مهار تهدیدها دشوارتر می‌شود. و توازن‌های منطقه‌ای که علیه ایالات متحده تغییر می‌کند می‌تواند امنیت ما را تهدید کند» (NSS, 2017: 45). در مورد مقابله با ج.ا.ایران و حمایت و از شرکا و متحدین نیز در این سند چنین می‌خوانیم: «ما متعهد به کمک به شرکای خود برای دستیابی به یک منطقه باثبات و مرفه، از جمله از طریق شورای همکاری خلیج فارس قوی و یکپارچه هستیم. ما مشارکت راهبردی بلندمدت خود را با عراق به‌عنوان یک کشور مستقل را تقویت خواهیم کرد. ما به دنبال راهی برای جنگ داخلی سوریه خواهیم بود که شرایطی را برای پناهندگان فراهم کند



تا به خانه خود بازگردند و زندگی خود را در امنیت بازسازی کنند. ما با شرکای خودکار خواهیم کرد تا رژیم ایران را از همه راه‌ها برای دستیابی به سلاح هسته‌ای محروم کرده و نفوذ بدخیم ایران را خنثی کنیم» (NSS, 2017: 49).

#### ۴. ابعاد کارزار فشار حداکثری

آمریکایی‌ها برای موازنه‌سازی در برابر رفتارهای هژمونیک ج.ا.ایران در منطقه سه اقدام را توأمان انجام می‌دادند. این سه اقدام به‌عنوان ابعاد اصلی کارزار فشار حداکثری عبارت بودند از: ۱. تضعیف ج.ا.ایران به‌وسیله وضع تحریم‌های اقتصادی در راستای کاهش قدرت بازیگری ایران در منطقه، ۲. کمک به افزایش توانمندی‌های نظامی کشورهای هم‌پیمان ۳. ایجاد یک ائتلاف از کشورهای هم‌پیمان باهدف تجمیع قدرت آن‌ها در برابر ایران. در ادامه هرکدام از این ابعاد و اقدامات را به‌طور جداگانه مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

##### ۴.۱. وضع تحریم‌های اقتصادی علیه ج.ا.ایران

تحریم اقتصادی به تدابیر قهرآمیز اقتصادی علیه یک یا چند کشور می‌گویند که برای ایجاد تغییر در سیاست‌های کشور هدف یا حداقل اعلام واکنش درباره سیاست‌های آن کشور از سوی کشور یا کشورهای تحریم‌کننده اعمال می‌شود (Carter, 1988: 4). تحریم اقتصادی معمولاً در قالب قطع روابط تجاری، ایجاد ممنوعیت برای عوامل و فعالان اقتصادی، محدود کردن سرمایه‌گذاری خارجی و روابط تجاری، جلوگیری از همکاری‌های مالی و پولی، ممانعت از ادامه هرگونه کمک اقتصادی و مالی و جلوگیری از صدور فناوری یا تحصیل و اشتغال متخصصان و کارشناسان و مانند آن‌ها مطرح می‌شود. گرچه در قرن‌های گذشته، تحریم بیشتر به‌عنوان جزئی از مهارت‌های دیپلماتیک دانسته می‌شد، اما در حال حاضر راهبردی برای برپا کردن جنگ اقتصادی در جریان خصومت‌های جاری عصرنویین دارای اهداف بسیار گسترده‌تر از مفهوم سنتی است. مخصوصاً بعد از دهه ۱۹۹۰ الگوی تحریم دچار تغییر اساسی شده، به‌طوری‌که تحریم اقتصادی به‌عنوان سیاست برتر یا جایگزین ابزار نظامی و با هزینه کمتر در سیاست خارجی کشورها مدنظر قرار دارد (علوی، ۱۳۹۵: ۵۲). تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ج.ا.ایران مربوط به دوره ترامپ نبوده و پس از وقوع انقلاب اسلامی با شروع رویارویی دو کشور آمریکایی‌ها تحریم‌هایی علیه ج.ا.ایران وضع

نموده‌اند. این تحریم‌ها باهدف محدودسازی قدرت بازیگری ج.ا.ایران در عرصه بین‌المللی وضع شده‌اند. این تحریم‌های وضع شده امریکا علیه ج.ا.ایران به دو گونه اصلی تحریم‌های اولیه یا سرزمینی و ثانویه یا فرا سرزمینی هستند.

در تحریم اولیه کشور تحریم‌کننده در راستای اهداف سیاسی خود از اهرم‌های اقتصادی در حوزه قلمرو خود نظیر قطع یا کاهش روابط تجاری و مالی برای فشار بر کشور هدف استفاده می‌کند. بدیهی است کشورهای ثالث می‌توانند به تجارت و روابط اقتصادی خود با کشور تحریم شده ادامه دهند که اتفاقاً موجب کم شدن تأثیر تحریم‌های یک‌جانبه سنتی می‌شود (علوی: ۱۳۹۵: ۵۴). در تحریم‌های ثانوی کشور تحریم‌کننده از اهرم‌های اقتصادی خود برای فشار بر کشور ثالث استفاده می‌کند تا تحریم‌های مدنظر را علیه کشور هدف اعمال کند. این تحریم به صورت غیرمستقیم عمل می‌کند و در صورت تبعیت کشور ثالث موجب اعمال تحریم فراتر از سرزمین کشور تحریم‌کننده می‌شود که به آن تحریم فرا سرزمینی نیز می‌گویند (Meyer, 2009: 906). آنچه در مورد تحریم‌های ترامپ جدید است، استفاده از سلاح جدیدی به نام تحریم‌های ثانویه است. سلاح تحریم‌های ثانویه به دولت ترامپ اجازه می‌دهد تا با تهدیدات احتمالی عدم دسترسی به بازارهای مالی ایالات متحده شرکت‌های تجاری خارجی و شرکت‌های صنعتی را تهدید کند که روابط تجاری با ج.ا.ایران را قطع کنند. اساساً، کسب و کارهای خارجی مجبورند ج.ا.ایران یا آمریکا را برای مقاصد تجاری و مبادلات مالی، انتخاب کنند (Keroing, 2018: 100). قانون «ایلسا»<sup>۱</sup> که در ۱۹۹۵ تصویب شد و در ۲۰۰۶ با حذف لیبی از شمول آن به ایسا تغییر نام داد از اولین موارد تحریم‌های ثانویه یا فرا سرزمینی می‌باشد. تفاوت رویکرد امریکا در دوره ترامپ استفاده حداکثری از تحریم‌های ثانویه برای اعمال فشار حداکثری بر اقتصاد ج.ا.ایران بوده است.

شمار زیادی از شرکت‌های بین‌المللی اعلام کردند که حتی قبل از اعمال مجدد رسمی تحریم‌های آمریکا، فعالیت‌های خود در ج.ا.ایران را متوقف یا تعلیق خواهند کرد. این تحریم‌ها در دو بخش عمده انجام شد، مجموعه اولیه تحریم‌های غیرنفتی در هفتم آگوست ۲۰۱۸، و دومین دسته مهم‌تر در پنجم نوامبر ۲۰۱۸ علیه بیش از ۷۰۰ شخص و نهاد، از جمله حدود ۳۰۰ هدف جدید به اجرا درآمد. از آن زمان، واشنگتن به طور پیوسته اتهامات جدیدی را علیه ج.ا.ایران و افراد و شرکت‌های مرتبط با ج.ا.ایران اضافه کرده است (International Crisis Group, 2020).

تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ج.ا.ایران شامل دو بعد اصلی یکی تحریم‌های تجاری و دیگری تحریم‌های مالی بود. هدف اصلی و مهم تحریم‌های اقتصادی آمریکا علیه ج.ا.ایران قطع شریان حیاتی اقتصاد ایران بود. آمریکایی‌ها درصد بودند تا با استفاده از ابزار تحریم‌های ثانویه صادرات نفت خام و میعانات گازی ج.ا.ایران را به صفر برسانند. از سوی دیگر درصد برآمدند از دسترسی ج.ا.ایران به درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت خام و میعانات گازی ممانعت به عمل آورند. مقدار صادرات نفت خام ج.ا.ایران در سال ۹۶، ۲ میلیون و ۱۱۶ هزار بشکه در روز بوده و مقدار صادرات میعانات گازی در این سال، ۴۳۱ هزار بشکه در روز بوده یعنی مجموع صادرات نفت خام و میعانات گازی کشورمان در سال ۹۶، ۲ میلیون و ۵۴۷ هزار بشکه در روز بوده است. همچنین درآمد دولت ناشی از صادرات نفت خام و میعانات گازی در سال ۹۶ به ترتیب حدود ۳۸/۶ میلیارد دلار و ۹/۶ میلیارد دلار بوده است. در مجموع، درآمدهای نفتی دولت در این سال، ۴۸/۳ میلیارد دلار بوده است. در سال ۹۷، مقدار صادرات نفت خام ج.ا.ایران ۱ میلیون و ۵۴۵ هزار بشکه در روز و مقدار صادرات میعانات گازی ۲۲۲ هزار بشکه در روز بوده یعنی مجموع صادرات نفت خام و میعانات گازی کشورمان در این سال، ۱ میلیون و ۷۶۷ هزار بشکه در روز بوده است. این در حالی است که بر اساس قانون بودجه ۹۷، دولت پیش‌بینی کرده بود در این سال ۲ میلیون و ۴۱۰ هزار بشکه در روز نفت خام و میعانات گازی صادرات کند. در نتیجه، میزان عدم تحقق پیش‌بینی دولت درباره حجم صادرات نفت خام و میعانات گازی در سال ۹۷، حدود ۲۶/۶ درصد بوده است. درآمد دولت ناشی از صادرات نفت خام و میعانات گازی و خالص صادرات گاز در سال ۹۷ به ترتیب حدود ۳۸/۲ میلیارد دلار و ۲/۹ میلیارد دلار و ۱/۰۲ میلیارد دلار بوده است. در مجموع، درآمدهای نفتی دولت در این سال، ۴۴/۶ میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که بر اساس قانون بودجه ۹۷، دولت پیش‌بینی کرده بود در این سال، ۵۱/۳ میلیارد دلار درآمد نفتی کسب کند. در نتیجه، میزان عدم تحقق پیش‌بینی دولت در این سال، ۱۳/۱ درصد بوده است. درآمد دولت ناشی از صادرات نفت خام و میعانات گازی و خالص صادرات گاز در سال ۹۸ به ترتیب حدود ۷/۵ میلیارد دلار و ۱/۷ میلیارد دلار و ۴/۵ میلیارد دلار بوده است. در مجموع، درآمدهای نفتی دولت در این سال، حدود ۱۶/۶ میلیارد دلار بوده است. این در حالی است که بر اساس قانون بودجه ۹۸، دولت پیش‌بینی کرده بود در این سال، ۲۴/۴ میلیارد دلار درآمد نفتی کسب کند. در نتیجه، میزان عدم

تحقق پیش‌بینی دولت درباره ارزش صادرات نفت خام و میعانات گازی در سال ۹۷، حدود ۳۲/۲ درصد بوده است». (فارس، ۱۳۹۹).

نگاهی عمیق به کمپین فشار حداکثری تأیید می‌کند که دولت ترامپ به‌طور جدی روی مؤلفه اقتصادی خود یعنی تحریم‌های سخت‌گیرانه برای تحقق اهداف ضد ایرانی خود سرمایه‌گذاری کرده است. به عبارت واضح‌تر، کمپین به دنبال فقیرتر کردن ج.ا.ایران، وادار کردن شهروندانش به تحمل رنج‌های بی‌پایان و در نتیجه تحریک شورش‌های داخلی برای سرنگونی نظام اسلامی در تهران بوده است. انتظار این است که فروپاشی اقتصاد ج.ا.ایران و تظاهرات گسترده ضد دولتی، مطمئناً دولت ج.ا.ایران را به پای میز مذاکره برای دستیابی به یک توافق هسته‌ای جدید بازگرداند و آمریکا دست بالا را برای دیکته‌کردن شرایط و ضوابط این توافق به دست آورد ( Nuruzzman, 2020: 7). بدیهی است که تحریم‌ها اثرات گزنده‌ای بر ج.ا.ایران دارد. لغو توافق هسته‌ای با موفقیت دسترسی ج.ا.ایران به بازارهای جهانی، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و فناوری‌های جدید را از بین برده است. دسترسی تهران در حال حاضر به مبادلات مالی جهانی قطع شده است ( Nuruzzman, 2020: 7).

#### ۴.۲. کمک به افزایش توانمندی‌های نظامی هم‌پیمانان آمریکا در غرب آسیا

آمریکایی‌ها، همچنین به‌طور دوجانبه، به عقد قراردادهای نظامی با هم‌پیمانان خود در منطقه پرداخته‌اند. هدف این قراردادهای نظامی، افزایش قدرت نظامی کشورهای متحد آمریکا بوده است. از منظر آمریکا، موافقت‌نامه برجام و به رسمیت شناختن ج.ا.ایران هسته‌ای، به گسترش نفوذ و اقتدار منطقه‌ای ج.ا.ایران و همچنین هدایت و حمایت از محور مقاومت در منطقه غرب آسیا در برابر آمریکا و هم‌پیمانانش به‌ویژه رژیم صهیونیستی منجر گردیده است، افزون بر این، حضور مؤثر ج.ا.ایران در ائتلاف مبارزه با تروریسم تکفیری و تقویت قابلیت‌های بازدارنده موشکی این کشور پس از برجام، ج.ا.ایران را در کنار هم‌پیمانان منطقه‌ای خود به قدرتی فرا منطقه‌ای بدل نموده است. از آنجاکه مسئله غرب و جنوب غرب آسیا، با حضور دو هم‌پیمان مورد اعتماد ترامپ یعنی رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی، پاشنه آشیل آمریکا در سیاست خارجی این کشور به شمار می‌آید دولت آمریکا می‌کوشد با مهار ج.ا.ایران، آرایش سیاسی - نظامی منطقه را بر پایه منافع خود تنظیم نماید. از منظر آمریکا، حل پایدار مسئله غرب آسیا، به معنای تغییر وضعیت

و رفتار بازیگران اصلی آن یعنی ج.ا.ایران در این منطقه است. اقدام آمریکا برای فروش ابزارهای نظامی به عربستان سعودی و از سوی دیگر، پشتیبانی مستقیم از اقدامات رژیم صهیونیستی و همچنین تأثیرگذاری این دو کشور در سیاست‌های منطقه، در حمایت از خروج دولت آمریکا از برجام را بر پایه این جهت‌گیری می‌توان تفسیر نمود (افتخاری و خیراتی، ۱۳۹۸: ۱۳۸).

### ۴.۳. شکل دادن به ائتلاف‌های منطقه‌ای در برابر ج.ا.ایران

یکی دیگر از اقدامات موازنه‌ساز آمریکایی‌ها، شکل دادن به ائتلاف‌های منطقه‌ای با هدف تجمیع قدرت کشورهای هم‌پیمان آمریکا در مقابل ج.ا.ایران بوده است. ایالات متحده تحت رهبری ترامپ نیز تمام تعاملات در منطقه را در راستای تقویت جبهه ضدایرانی شکل داد. ترامپ به دنبال خنثی‌سازی توافق اوپاما با ج.ا.ایران بود و در نهایت نیز از توافق خارج شد. در دوره ترامپ، ایالات متحده با اتخاذ فشار حداکثری و افزایش فشارهای تحریمی و ضد ایرانی، عربستان و رژیم صهیونیستی را عملاً زیر چتر حمایتی خود قرارداد (McGinn, 2018: 11). قدرت نظامی ج.ا.ایران که در توان موشکی و پهپادی آن تبلور یافته و نمونه‌ای از آن را در هدف قرارداد پایگاه آمریکایی عین الاسد می‌توان مشاهده کرد، آن‌ها را با هراس مواجه کرده است. آمریکا از توسعه نفوذ و قدرت ج.ا.ایران در منطقه نگران است و حفظ امنیت و تاج و تخت پادشاهان متحد عرب به‌عنوان متحدان راهبردی خود را حیاتی تلقی می‌کند. افزون بر این، مقابله جویی با ایران هسته‌ای، مهار جبهه مقاومت و تغییر توازن قدرت در منطقه به ضرر ج.ا.ایران موجب شده است سه بازیگر مذکور سیاست‌های یکسانی را برای مقابله با ج.ا.ایران دنبال کنند (عباسی و حمید فر، ۱۳۹۹: ۱۲). این اقدامات به ترتیب توالی زمانی عبارت بودند از برگزاری «کنفرانس ورشو»<sup>۱</sup>، تلاش برای ایجاد ناتوی عربی و در نهایت «پیمان ابراهیم»<sup>۲</sup> باهدف عادی‌سازی روابط رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی و ایجاد یک محور عربی-عبری در مقابل ج.ا.ایران. در ادامه به تشریح این فعالیت‌ها پرداخته خواهد شد.

طرح صلح ترامپ یا آنچه از آن به‌عنوان معامله قرن یاد می‌شود توسط تیمی به سرپرستی «جرید کوشنر»<sup>۳</sup> تدوین گردیده است. این طرح شامل دو بخش اقتصادی و سیاسی است. کاخ سفید در

1. Warsaw Conference  
2. Abraham Accord  
3. Jared Kushner

ژوئن ۲۰۱۹ بخش اقتصادی معامله قرن موسوم به طرح صلح برای شکوفایی را منتشر ساخت. بر این اساس قرار است یک صندوق سرمایه‌گذاری ۵۰ میلیارد شکوفایی دلاری برای ۱۷۹ پروژه زیربنایی و تجاری ایجاد گردد که واشنگتن امیدوار است بخش اعظم مخارج آن را دولت‌های ثروتمند حاشیه خلیج فارس و کشورهای اروپایی و آسیایی، همراه با سرمایه‌گذاران بخش خصوصی، تأمین نمایند (ملکی و محمد زاده ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۵۳). ترامپ و اعضای دولت او علاوه بر دیپلماسی دوجانبه و چندجانبه در سطح منطقه‌ای به دیپلماسی چندجانبه در سطح بین‌المللی نیز روی آوردند. ترامپ تلاش کرد با ایجاد ائتلافی از متحدان و شرکای منطقه‌ای و بین‌المللی، از کمپین «فشار حداکثری» حمایت کند. اول، ایالات متحده در اواسط فوریه ۲۰۱۹ نشستی را در ورشو، لهستان، سازمان‌دهی کرد تا آشکارا یک ائتلاف ضد ایرانی را برای جنگ آینده با ایران راه‌اندازی کند (Nuruzzman, 2020, A: 6).

ناکامی در تشکیل یک ائتلاف ضد ایرانی در ورشو با ابتکارات نافرجام واشنگتن برای ایجاد یک اتحاد نظامی با کشورهای عربی خلیج فارس به‌اضافه مصر و اردن، چیزی که مطبوعات آن را «ناتوی عربی» نامیدند، برای مقابله بانفوذ فزاینده منطقه‌ای ج.ا.ایران انجام شد. ائتلاف امنیتی پیشنهادی که در ژوئیه ۲۰۱۸ رسماً مطرح شد، چیزی که واشنگتن آن را ائتلاف راهبردی غرب آسیا نامید، انتظار می‌رفت که به‌عنوان سنگری در برابر آنچه آمریکایی‌ها تجاوز، تروریسم، افراط‌گرایی ج.ا.ایران می‌نامیدند عمل کند (Nuruzzman, 2020: 8). پیمان ابراهیم اوج تلاش‌های دیپلماتیک امریکا برای ائتلاف‌سازی در برابر ج.ا.ایران بوده است که البته با توفیق نسبی همراه بود. مصر طی پیمان صلح کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ و سپس اردن هاشمی طی «پیمان وادی عربی»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۹۴ به عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی پرداختند و این رژیم را مورد شناسایی قرار دادند. پیمان ابراهیم تلاش داشت تا تعداد بیشتری از کشورهای عربی را برای شناسایی این رژیم و برقراری روابط دیپلماتیک کامل با آن ترغیب کند. تاکنون طی پیمان ابراهیم چهار کشور عربی شامل بحرین، امارات متحده عربی، مراکش و سودان، رژیم اشغالگر قدس را مورد شناسایی قرار داده‌اند. طی یک دهه گذشته رهبران و مقامات صهیونیستی تلاش‌های فراوانی را جهت تلطیف مناسبات با سایر کشورهای عربی و ایجاد روابط غیررسمی با آنها انجام دادند که از آن جمله توان به سفر «شیمون پرز»<sup>۲</sup> نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی به دوحه قطر، دیدار وزیران

1. Wadi Araba Treaty

2. Shimon Perez

خارج بحرین و رژیم صهیونیستی، سفر «نتانياهو»<sup>۱</sup> به مسقط در سال ۲۰۱۸ و دیدار با «قابوس بن سعید»<sup>۲</sup>، سلطان وقت عمان و دیدار مقامات صهیونیستی با مقامات سعودی در دوره ملک سلمان و همکاری‌های پنهانی آن‌ها در دوره‌های گوناگون اشاره داشت. همچنین بارها وزیران صهیونیسم و برای حضور در نشست‌ها و مسابقات بین‌المللی به ابوظبی و دبئی سفر کردند. در همین راستا در ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۰ امارات متحده عربی و بحرین با توجه تحولات تاریخی در مناسبات کشورهای عربی با رژیم صهیونیستی و همچنین عوامل درون‌زا و برون‌زای منطقه‌ای و بین‌المللی توافق صلحی با این رژیم در جهت عادی‌سازی روابط کامل دیپلماتیک به امضا رسانده‌اند که به توافق ابراهیم شناخته می‌شود (اختیاری امیری و محمدی، ۱۴۰۰: ۱۰۲-۱۰۱).

## ۵. نتیجه‌گیری

از آنچه در بالا گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که برنامه هسته‌ای ج.ا.ایران فی‌نفسه مسئله اصلی تنش‌ها در روابط ایران و ایالات متحده نمی‌باشد. پیش از مطرح‌شدن برنامه هسته‌ای ایران نیز مسائل اختلاف‌زای دیگری در روابط ج.ا.ایران و آمریکا مانند مخالفت ایران با صلح اعراب و رژیم صهیونیستی و نیز اتهام تروریسم به ج.ا.ایران مطرح بوده‌اند. پس معلوم می‌گردد برنامه هسته‌ای ج.ا.ایران نیز علت اصلی تیرگی روابط دو کشور نمی‌باشد بلکه خود معلول این تیرگی روابط می‌باشد. علت اصلی تیرگی روابط ایران و ایالات متحده از نظر رویکرد رئالیسم تهاجمی رفتار هژمونیک ج.ا.ایران و افزایش قدرت ج.ا.ایران در منطقه غرب آسیا می‌باشد. آمریکا به‌عنوان یک قدرت جزیره‌ای که در نیمکره غربی و در قاره آمریکا به هژمونی دست‌یافته درصدد جلوگیری از تبدیل‌شدن هژمون‌های بالقوه در مناطق مختلف جهان می‌باشد. از جمله این هژمون‌های بالقوه ج.ا.ایران است که در منطقه واقع شده است. آمریکایی‌ها نیز در این منطقه که دارای بزرگ‌ترین ذخایر شناخته‌شده انرژی‌های فسیلی خصوصاً نفت و گاز می‌باشد برای خود منافع حیاتی تعریف نموده است. به همین علت مهم و اصلی است که آمریکا مخالف قدرت گرفتن ج.ا.ایران در این منطقه بوده و با برنامه هسته‌ای و موشکی ایران به مخالفت می‌پردازد. چراکه تبدیل‌شدن ج.ا.ایران به هژمون اصلی در غرب آسیا و کنترل این ذخایر مهم انرژی برای منافع حیاتی آمریکا یک تهدید

1. Netanyahu  
2. Qaboos bin Said

جدی محسوب می‌شود. پس‌از آن‌که رویکرد آمریکا در دوران ریاست جمهوری اوباما نسبت به موازنه قدرت در غرب آسیا که مبتنی بر احاله مسئولیت به متحدان و شرکای آمریکا بود با ناکامی و شکست مواجه شد در دوران ترامپ آمریکا با شروع کارزار فشار حداکثری علیه ج.ا.ایران سعی کرد برای برقراری موازنه قدرت در منطقه به‌طور مستقیم دخالت نماید. این سیاست دارای سه وجه اصلی بود که عبارت بودند از وضع تحریم‌ها علیه ج.ا.ایران، کمک به افزایش توانمندی‌های نظامی متحدان و شرکای آمریکا در منطقه غرب آسیا (موازنه درون‌زا) و همچنین سعی در ایجاد ائتلافی از متحدان و شرکای منطقه‌ای باهدف تجمیع قدرت آن‌ها در برابر ج.ا.ایران (موازنه برون‌زا). در مقابل ج.ا.ایران نیز باید برای خنثی‌سازی تلاش‌های آمریکا از یکسو درصدد رفع آسیب‌پذیری‌های داخلی خصوصاً ضعف اقتصاد تک‌محصولی خود بپردازد. تلاش برای توسعه اقتصادی و رهایی از وابستگی به نفت می‌تواند به ارتقای امنیت ملی کمک شایانی نماید. ج.ا.ایران در مقابل تهدیدات ناشی از آمریکا و متحدان و شرکای منطقه‌ای آن باید به تقویت محور مقاومت و نیز توسعه برنامه موشکی و پهبادی در کنار آن مبادرت ورزد تا قدرت بازدارندگی مؤثری را ایجاد نماید.



## فهرست منابع

### الف. منابع فارسی

- اختیاری امیری، رضا و محمدی، محمدرضا (۱۴۰۰)، *تأثیر مناسبات رژیم صهیونیستی با کشورهای حوزه خلیج فارس بر سیاست همسایگی ایران*، فصلنامه سیاست خارجی، دوره سی و پنجم، شماره ۳.
- افتخاری، اصغر و خیراتی، عباس (۱۳۹۸)، *راهبردهای پسابرجامی آمریکا علیه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، فصلنامه امنیت ملی، دوره یازدهم، شماره ۳.
- خبرگزاری فارس (۱۳۹۹) «میزان و ارزش صادرات نفت و گاز در سال‌های ۹۶ تا ۹۸ چقدر بود»: <https://www.farsnews.ir/news/13990919000017/>
- دهشیری، محمدرضا و دیگران (۱۳۹۹)، *پیامدهای سیاسی و اقتصادی خروج آمریکا از برجام برای ایران در دوره ترامپ و آغاز دوره بایدن*، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، دوره هفدهم، شماره ۳.
- عباسی، مجید و حمید فر، حمیدرضا (۱۳۹۹)، *اتحاد عربستان سعودی و اسرائیل با آمریکا و پیامدهای آن بر موازنه قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه*، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، دوره هفدهم، شماره ۳.
- عباسی، مجید و طاهری، طاهر (۱۳۹۸)، *راهبرد موازنه فراساحلی آمریکا در خاورمیانه و پیامدهای آن برای ایران*، روابط خارجی، دوره یازدهم، شماره ۱.
- علوی، یحیی (۱۳۹۵)، *گونه‌شناسی تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه ایران در دوران ریاست جمهوری اوباما*، مطالعات انقلاب اسلامی، دوره سیزدهم، شماره ۲.
- گریفیتس، مارتین (۱۳۹۱)، *نظریه روابط بین‌الملل برای قرن بیست و یکم*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- لیتل، ریچارد (۱۳۸۹)، *تحول در نظریه‌های موازنه قوا*، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: ابرار معاصر تهران.
- مرشایمر، جان (۱۳۹۳)، *تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ*، ترجمه غلامعلی چگنی زاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- ملکی، محمدرضا و محمد زاده ابراهیمی، فرزاد (۱۳۹۹)، *چشم‌انداز صلح خاورمیانه در سایه عادی‌سازی روابط اسرائیل و جهان عرب*، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، دوره هفدهم، شماره سوم.

ب. منابع انگلیسی

- Carter, B.E (1988). International Economic Sanctions: Improving the Haphazard US Legal Regime. Cambridge University Press.
- Douthat, R (2015). The Method to Obama's Middle East Mess, Available at: <https://www.nytimes.com/2015/03/29/opinion/sunday/ross-douthat-the-method-to-obamas-middle-east-mess.html?module=inline>
- International Crisis Group (2020). Iran Sanctions under the Trump Administration, available at: <https://www.crisisgroup.org/middle-east-north-africa/gulf-and-arabian-peninsula/iran/iran-sanctions-under-trump-administration>.
- Kroenig, Mathew (2018). "The Return to the Pressure Track: The Trump Administration and the Iran Nuclear Deal". Diplomacy & Statecraft. vol. 29
- McGinn, J (2018). Saudi Arabia and Iran: Beyond Conflict and Coexistence? LSE Middle East Centre Report, August 9, Available at: <http://eprints.lse.ac.uk/id/eprint/89829>
- Meyer Jeffrey A, Second Thoughts On Secondary Sanctions, in University of Pennsylvania Journal of International Law, Vol. 30, Issue 3, Spring 2009.
- NSS (2017). Available at: <http://nssarchive.us/wp-content/uploads/2017/12/2017.pdf>.
- Nurruzzaman, Mohamed (2020). "President Trump's 'Maximum Pressure' Campaign and Iran's Endgame. Strategic" Analysis Journal. Vol. 44
- Walt, Stephen M, (2018), " US grand strategy after the Cold War: Can realism explain it? Should realism guide it?", International Relations, Vol.32(I)